

دومقاله جدید و تحلیلی به ارتباط قرن بیست و یک:

مقاله اول :

• سوسیالیسم قرن بیست و یکم: چه خواهد شد و چرا؟

مقاله دوم :

• قرن بیست یک چه نظامی را ارائه خواهد داد سوسیالیسم یا بربریت

نویسندگان مقاله اول:

{ [Dr. Harriet Fraad- Richard D. Wolff](#) } داکترهاریت فراد ریچارد دی اولف

منبع و تاریخ نشر : کوانتریانچ «2023-09-04» .

برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

سوسیالیسم قرن بیست و یکم: چه خواهد شد و چرا؟

**Twenty-First Century Socialism: What It Will  
Become and Why**



منبع عکس : Matteo X – CC BY 2.0

\*\*\*\*\*

چپ واقعی کاریکا تور ساخته شده توسط نیروهای راست ایالات متحده. در کنار تشکل‌های سیاسی راست‌گرای موازی در خارج از کشور نیست، چون آن کاریکا تور به سختی تلاش می‌کند تا شیطان‌سازی‌های دوران جنگ سرد را احیا و با زیادت کند، و این مهم نیست که چقدر دور از ذهن باشد. چپ واقعی چیزی نیست که رهبران حزب دموکرات و هم‌تایان خارجی آن‌ها تلاش می‌کنند آن را کوچک و از نظر سیاسی بی‌ربط نموده رد کنند (به استثنای زمانی که کمپین‌های انتخاباتی با پیشنهادهای «مترقی‌خواهانه» برای به دست آوردن رأی معاشقه می‌کنند). چپ واقعی در ایالات متحده و فراتر از آن میلیون‌ها نفر هستند که حداقل به طور مبهم درک می‌کنند که کل سیستم (شامل جریان اصلی راست و چپ آن) مشکل اصلی است. هما‌ن‌طور که آن میلیون‌ها به طور پیوسته آگاهی خود را به یک آگاهی صریح افزایش می‌دهند، آنها متوجه می‌شوند که تغییر سیستم راه حل اساسی مورد نیاز است.

از یک سو، چپ واقعی به جنبش‌های اجتماعی خاص (متمرکز بر حوزه‌هایی مانند بقای اکولوژیکی، فمینیسم، ضد نژادپرستی، ستیزه‌جویی کارگری و حقوق جنسی) تقسیم می‌شود. از سوی دیگر، آن جنبش‌های اجتماعی به طور فزاینده‌ای خود را متشکل از اجزای وحدت‌جیدی می‌دانند که باید سازماندهی کنند یکی از نیروهای کلیدی اتحاد، ضد سرمایه‌داری است به همین ترتیب، سیستم متفاوتی که آنها به دنبال آن هستند احتمالاً نوعی سوسیالیسم جدید خواهد بود - با یا بدون آن نام - به ویژه برای شرایط قرن بیست و یکم.

مشکل بزرگ دیگر چپ واقعی - علاوه بر سازمان یکپارچه - در فقدان یک "چشم انداز" قانع‌کننده نهفته است: تصویر واضح، ملموس و جذاب از تغییر اجتماعی که از آن حمایت می‌کند برای موفقیت، یک سوسیالیسم جدید برای قرن بیست و یکم به چنین بینشی نیاز دارد. سوسیالیسم در قرن‌های 19 و 20 چشم‌انداز بسیار موفقی داشت که گسترش جهانی قابل توجه آن نشان می‌دهد یا این حال، آن دید دیگر کافی نیست بر دیدگاه سوسیالیسم قرن 19 و 20، اتحادیه‌های مبارز و احزاب سیاسی سوسیالیست برای **1** گرفتن قدرت دولتی از طبقه کارفرما، شریک شدند و **2** استفاده از این قدرت برای جایگزینی سرمایه‌داری با سوسیالیسم و در نهایت یک کمونیسم حداقل تعریف شده. تصرف قدرت دولتی می‌تواند از طریق اصلاحات و پیروزی‌های انتخاباتی، اقدامات مستقیم و انقلاب یا ترکیبی از آنها اتفاق بیفتد. سوسیالیست‌ها انرژی، زمان و اشتیاق زیادی را صرف بحث و آزمایش با آن گزینه‌ها کردند. گرفتن قدرت دولتی از طبقه کارفرما باید با استفاده از این قدرت برای تنظیم و کنترل کارفرمایان خصوصی یا جایگزینی خود دولت (به عنوان نماینده طبقه کارگر جمعی) به جای کارفرمایان خصوصی دنبال شود.

در هر صورت، گذار به سوسیالیسم به این معنا بود که دولت کارگری در تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های اقتصادی مداخله می‌کرد تا رفاه اجتماعی را بر سود خصوصی ترجیح دهد. فراتر از جایگزینی سرمایه داری با سوسیالیسم، احتمالاً حرکت‌های بعدی به سمت کمونیسم عمدتاً مبهم باقی مانده است.

به نظر می‌رسد که کمونیسم در آینده (شاید دور) و در آینده نزدیک است، در حالی که به نظر می‌رسد سیاست از سوسیالیست‌ها می‌خواهد که بخاطر رسیدن به کمونیسم برنامه‌های فوری و دقیق ارائه دهند.

پس از سال 1917، احزاب سوسیالیست (و اکثر سوسیالیست‌های مستقل نیز) برنامه‌هایی را برای اصلاحات اجتماعی «مترقی» بیان کردند. اصلاحات با هدف کنترل ساختارهای بازار سرمایه داری - سیستم‌های نیروی کار، مالیات، مسکن، مراقبت‌های بهداشتی و حمل و نقل - و روبنای فرهنگی آن (زمینه‌هایی مانند سیاست، آموزش و مذهب) انجام شد. احزاب کمونیست معمولاً از اصلاحات سوسیالیستی حمایت می‌کردند، اما آنها فراتر از سوسیالیست‌ها پیش رفتند و از تصرف شرکت‌های سرمایه داری توسط دولت حمایت کردند. کمونیست‌ها شرکت‌های دولتی را نه تنها برای دستیابی، بلکه برای تأمین اصلاحات مورد حمایت سوسیالیست‌ها ضروری می‌دانستند.

تمرکز برنامه‌های مشترک سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بر دولت، نقدهای آنها از سرمایه داری را در شکل عمدتاً خصوصی آن در قرن 19 و 20 تکمیل کرد. همانطور که سوسیالیسم و کمونیسم در طی آن قرن‌ها رشد کردند، آنها به نیروهای بزرگ تئوریک و عملی مخالف سرمایه داری تبدیل شدند. افراد معتدل‌تر در میان آنها، سوسیالیسم را دولتی تعریف می‌کنند که برای کنترل و تنظیم کارفرمایان خصوصی انتخاب می‌شود و در نتیجه از لبه‌های سخت، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های سرمایه‌داری خصوصی بکاهد. اسکاندیناوی‌ها و دیگر اروپایی‌ها چنین نسخه‌های معتدلی از سوسیالیسم را تجربه کردند. در سوسیالیسم شوروی، مداخله اقتصادی دولت فراتر رفت. رهبری حزب کمونیست آن کارفرمایان خصوصی را با مقامات دولتی جایگزین کرد که یک برنامه اقتصادی تولید شده توسط دولت را اجرا می‌کردند. در نسخه دیگری از سوسیالیسم - نسخه ترکیبی چین - ترکیبی از سوسیالیسم اسکاندیناوی و شوروی شامل بخش‌های بزرگی از سرمایه داران خصوصی و شرکت‌های دولتی و دولتی است. هر دو تابع یک حزب و دولت قدرتمند کمونیستی هستند.

ویژگی مشترک هر سه سوسیالیسم تمرکز بر دولت بود. چیزی که اکثر سوسیالیست‌های درگیر در سه شکل (اسکاندیناوی، شوروی و چینی) از قلم انداختند، یک حذف

مشترک بود بر اساس اعتراف و غلبه بر آن حذف، سوسیالیسم جدیدی برای قرن بیست و یکم با چشم اندازی قانع کننده ظهور می کند .

تمرکز دولتی سوسیالیست‌های قرن 19 و 20، علاوه بر اینکه منبع بزرگترین موفقیت انبساطی آنها بود، منشأ بزرگترین ضعف‌ها و شکست‌های آنها نیز بود. تمرکز سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بر دولت همراه با بی توجهی به ساختارهای داخلی شرکت‌ها و خانواده‌ها، اما اگر تغییر رابطه سطح کلان دولت با اقتصاد خصوصی از سرمایه‌داری به سوسیالیستی مستلزم تغییر سطح خرد محل‌های کار هم باشد: هم محل کار در شرکت‌ها و هم محل کار در داخل خانواده، چه؟ اگر سوسیالیسم برای دستیابی به تغییرات وابسته به هم در سطوح کلان و خرد جامعه نیاز داشت چه؟ اگر تغییرات سوسیالیستی در یک سطح نتواند بدون تغییرات سوسیالیستی مشابه در سطح دیگر زنده بماند؟

روابط انسانی در داخل کارخانه‌ها، مزارع، ادارات، فروشگاه‌ها و خانواده‌ها به ندرت با آنچه سوسیالیست‌های قرن 19 و 20 به دست آوردند، دگرگون شد، زیرا آنها به ندرت موضوع انتقادات و بحث‌های اجتماعی آنها بودند. بنگاه‌ها پس از به دست گرفتن قدرت سوسیالیست‌ها در داخل تقسیم شدند، همانطور که قبلاً تقسیم شده بودند. کارفرمایان به مقابله با کارکنان به عنوان خریداران نیروی کار، مدیران فرآیند کار و مالکان انحصاری محصولات ادامه دادند. دولت‌ها به کنترل ابعاد آن تقابل ادامه دادند - بیشتر در سوسیالیسم معتدل تا سرمایه‌داری - اما تقابل اساسی همچنان ادامه داشت. در نسخه‌های سوسیالیسم که مقامات دولتی به عنوان مالک و متصدی کارخانه‌ها، مزارع، دفاتر و فروشگاه‌ها جایگزین شهروندان خصوصی شدند، سازمان روابط انسانی کارفرما-کارمند پایدار در داخل شرکت‌ها انتقاداتی را به دنبال داشت. بنابراین، برخی از سوسیالیست‌ها از چنین سیستم‌هایی به عنوان انواع سرمایه‌داری دولتی یاد می‌کنند، نه سوسیالیسم.

سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها با انتقاد نکردن از امضای سرمایه‌داری در سازمان‌های داخلی شرکت‌های کارفرما در مقابل کارمند، ریسک بزرگی را پذیرفتند که احتمالاً آن را درک نمی‌کردند. زمانی که سوسیالیسم‌هایی که آنها ساختند، رابطه کارفرما - در مقابل کارمند شرکت‌ها را بدون تغییر رها کردند، این رابطه واکنش نشان داد تا آن سوسیالیسم‌ها را تضعیف کند. در جایی که سوسیالیست‌های میانه رو از قدرت دولتی صرفاً برای کنترل سرمایه‌داران استفاده می‌کردند - و سود خصوصی خود را به آنها واگذار می‌کردند - آن سرمایه‌داران می‌توانستند از سود برای مبارزه با سوسیالیست‌ها و سوسیالیسم استفاده کنند. همانطور که تاریخ سوسیالیسم در اسکانندیناوی و اروپای غربی نشان می‌دهد، سرمایه‌داران همیشه دقیقاً همین کار را انجام داده‌اند. آنها به دنبال افزایش

سود خصوصی از طریق کاهش یا حذف هرگونه کنترل دولتی که آنها را محدود می‌کند، تلاش کردند و اکنون نیز ادامه می‌دهند. به این ترتیب، سوسیالیسم‌های نوع اسکاندیناوی و اروپایی خود را تضعیف کردند.

در جایی که مقامات دولتی سوسیالیستی به عنوان کارفرما عمل می‌کنند، انگیزه‌های اپوزیسیون ناشی از کارمندان (که توسط جنبش‌های سوسیالیستی قبلی تقویت شده‌اند) بر دولت متمرکز خواهند شد. بدتر از آن، کارمندانی که در جوامعی که خود را سوسیالیست توصیف می‌کنند، با کارفرمایان مبارزه می‌کنند، ممکن است مشکل و دشمن خود را سوسیالیسم تشخیص دهند. به این ترتیب، چنین گونه‌هایی از سوسیالیسم نیز خود را تضعیف می‌کنند.

سنت‌های سوسیالیستی و کمونیستی عمدتاً ساختارهای داخلی خانواده‌ها و همچنین شرکت‌ها را نادیده می‌گرفتند. بنابراین تجربیات سوسیالیستی در ساخت جوامع جدید عمدتاً تغییر آن ساختارها را حذف کردند. روابط کارفرما-کارمند در داخل بنگاه‌ها که از سرمایه‌داری به ارث رسیده بود، تا حد زیادی باقی ماند: روابط موروثی همسر و والدین و فرزندان نیز در داخل خانواده‌ها نیز باقی ماند. ما می‌گوییم «تا حد زیادی» زیرا همیشه استثناهایی مانند خانوارهای جمعی، مصرف جمعی و کمون‌های بزرگ‌تر وجود داشته است. با این حال، آنها نسبت به تحولات اصلی حاشیه‌ای باقی ماندند و به ندرت پایدار ماندند. برای مثال، در اوایل روسیه شوروی (1917-1930)، الکساندر کولونتای برنامه‌های عمده مسئولیت دولتی و حمایت مستقیم از کودکان و کارهای خانه را آغاز کرد. با این حال، خانواده‌های هسته‌ای به سبک اروپایی، که در دوران گذار از فئودالیسم برای سرمایه‌داری و برای سرمایه‌داری ساخته شده‌اند (نگاه کنید به «پلیس خانواده‌ها» اثر ژاک دونزلوت)، در جوامع سوسیالیستی نیز به عنوان سازمان اصلی خانواده باقی ماندند.

در ساختار خانوار حاکم بر نظام سرمایه‌داری، مردان به عنوان «سران» خانوار، مسئول تأدیب و تأمین همسران و فرزندان زیردستان بودند. زنان باید بار کار مردان را در شرکت‌های سرمایه‌داری جبران می‌کردند، آنها را برای آن کار آماده می‌کردند و کودکان را برای تولید مثل خانواده‌های یکسان «تربیت می‌کردند». «چنین خانواده‌هایی نه تنها باید از خانواده‌ها حمایت کنند، بلکه باید از دولت با مالیات (در نتیجه کاهش مالیات طبقه کارفرما) و همچنین سربازان حمایت کنند. تلاش‌های خانوارها برای به دست آوردن و تأمین حمایت‌های دولتی (مدارس، مهدکودک، یارانه‌ها، و حتی مزایای جانبازان) بطور

سیستماتیک توسط طبقه کارفرما مخالفت یا محدود شد. حتی زمانی که بسیج‌های توده‌ای با کمک سوسیالیست‌ها برنده شد، چنین حمایت‌هایی هرگز امن نبود.

تا به امروز، طبقه کارفرمایی که در سرمایه داری مسلط است، از افزایش حداقل دستمزد، اجباری کردن سیاست‌های مرخصی با حقوق ما در و پدر، و تامین بودجه یک سیستم آموزش عمومی مناسب یا سیستم بیمه درمانی مناسب جلوگیری می‌کند. آن طبقه کارفرما خانوار سنتی را سر جای خود نگه می‌دارد یا از نظر مالی افرادی را که از خانواده‌های سنتی فرار می‌کنند برای تامین نیازهای طبقه کارفرما محدود می‌کند. ساختار اقتدارگرایانه شرکت‌ها (کامل با مدیران عامل به عنوان دیکتاتور در داخل شرکت‌ها) ساختارهای موازی را در خانواده‌ها تقویت می‌کند. سوسیالیست‌ها باید این پیش‌فرض را تشخیص دهند و بر اساس آن عمل کنند که عکس آن نیز صادق است.

راه حل برای سوسیالیسم در قرن 21 اصلاح حذف سوسیالیسم‌های قبلی است. سوسیالیسم اکنون باید یک تحلیل انتقادی از سازمان در سطح خرد سرمایه داری در داخل محل کار و خانواده را به تحلیل‌های سطح کلان خود اضافه کند. تمرکز سوسیالیسم قرن 21 باید سطح کلان تحت فشار بیش از حد را با تمرکز بر سطح خرد متعادل کند: نه به عنوان یک تمرکز جایگزین، بلکه به عنوان یک تمرکز اضافی که شایسته توجه ویژه است.

راه حل سوسیالیسم و کمونیسم در قرن بیست و یکم، دیدگاهی جدید و غیر دولتی است. سوسیالیسم به جنبشی تبدیل می‌شود که (1) سازمان سلسله مراتبی از بالا به پایین در شرکت‌های سرمایه داری (کارفرمایان در مقابل کارمندان) به سازمانی دموکراتیک از تعاونی‌های کارگری، و (2) سازمان سلسله مراتبی از بالا به پایین در داخل خانواده‌ها به تبدیل‌های دموکراتیک شده تبدیل می‌شود. در داخل شرکت‌ها، هر کارگری برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل اصلی پیش روی شرکت‌ها خواهد داشت. چنین مسائلی شامل چه چیزی، چگونه، و کجا تولید شود و همچنین نحوه استفاده از محصولات به دست آمده‌ها، در صورت عرضه محصولات به بازار، با درآمد چه باید کرد. تفاوت بین کارفرمایان و کارمندان از بین می‌رود. کارگران به طور جمعی رئیس خود می‌شوند. سود به عنوان اولویت اصلی شرکت یا "پایین خط" متوقف می‌شود زیرا این قانون حداکثر سازی، منافع کارفرمایان را بر منافع کارکنان و منافع سرمایه را بر منافع نیروی کار اولویت می‌دهد. شرکت‌های دموکراتیزه شده، سود در عوض یکی از اهداف سازمانی تعیین شده دموکراتیک می‌شود. هر کارگر فرصت برابری دارد تا طرح‌های کلی چنین نسخه‌ای از سوسیالیسم را با تصورات خلاقانه‌ای که چنین بنگاه دگرگون‌شده ممکن می‌سازد پر کند.

در داخل خانواده، سوسیالیسم باید از آزادی برای ایجاد انواع مختلف روابط انسانی دفاع کند. خویشاوندی تنها یکی از گزینه‌های متعدد است. در میان بزرگسالان، تصمیم‌گیری دموکراتیک خانواده به یک قانون تبدیل می‌شود. حقوق و آزادی‌های گسترده‌ای به کودکان داده می‌شود. مسئولیت بزرگ کردن کودکان بین والدین، خانواده‌های دموکراتیزه

شده، جوامع مسکونی و شرکتی دموکراتیزه شده و یک دولت دموکراتیک تقسیم می‌شود. ویژگی‌های چنین مسئولیت مشترک یکی از اهداف تصمیم‌گیری دموکراتیک برای همه خواهد بود. هر چه از دستگاه‌های دولتی متمرکز و غیرمتمرکز باقی بماند، سخاوتمندانه از خانواده‌های سوسیالیسم جدید حمایت خواهد کرد، همان‌طور که سرمایه داری هرگز انجام نداد. بازتولید دوقلو - خانواده‌های دموکراتیک و شرکت‌های دموکراتیک - مسئولیت‌های اجتماعی برابر خواهند بود: مفهوم سوسیالیسم قرن بیست و یکم از تعادل کار و زندگی.

چنین سازماندهی مجدد شرکت‌ها و خانواده‌ها سوسیالیسم را برای قرن بیست و یکم به شیوه‌ای جدید تعریف می‌کند. تغییرات شرکت‌های تحت نظارت، کنترل‌شده یا تحت مالکیت دولتی) چنین سوسیالیسم بازتعریفی می‌تواند جنبش‌های ضد سوسیالیستی را که مدت‌هاست با قدرت دولتی در مقابل قدرت فردی مخالفت می‌کنند و خانواده هسته‌ای را علیه همه ساختارهای آلترناتیو خانگی تأیید می‌کنند، شکست دهد. عناصری از تاریخ پیچیده اتحاد سوسیالیسم با آنارشیسم را احیا می‌کند.

تعامل‌های کارگری دموکراتیک به یک پایه نهادی کلیدی برای هر دستگاه دولتی تبدیل می‌شوند. تعامل‌های کارگری، خانواده‌های دموکراتیزه شده و افراد، سه منبع درآمدی دولت و بنا براین منابع کلیدی قدرت آن خواهند بود. آنها به طور دموکراتیک تصمیم خواهند گرفت که چگونه تأمین چنین درآمدی را بین خود تقسیم کنند. نهادهای سازمان‌یافته غیردموکراتیک - مانند شرکت‌های سرمایه داری یا خانوارهای سنتی - دیگر سیاست‌های سازمان‌یافته دموکراتیک را تضعیف نخواهند کرد. بر عوض، سازمان‌های دموکراتیک اقتصادی، سیاسی و خانگی برای توسعه اجتماعی و بازتولید اجتماعی همکاری، تعامل، و مسئولیت‌های مشترک خواهند داشت.

بنگاه‌ها و خانوارهای دموکراتیک دگرگون شده اهداف سوسیالیستی هستند که ارزش مبارزه برای آنها را دارند. همچنین دولتی تحت کنترل و در نتیجه پاسخگوی افراد در خانواده‌های سازمان‌یافته دموکراتیک، جوامع مسکونی، و شرکت‌های تعاونی کارگری است. این اهداف با هم شامل یک چشم‌انداز جدید موثر و جذاب برای تعریف و ایجاد انگیزه سوسیالیسم برای قرن بیست و یکم است. یکی از بنرهای آن ممکن است اعلام کند: «در سیاست هیچ پادشاه یا دیکتاتوری وجود ندارد. بدون رئیس یا مدیر عامل در محل کار؛ نه پدرسالار و نه سر در خانه».

## سطوری در مورد نویسندگان این مقاله :

**دکتر هریت فراد** یک مشاور سلامت روان و هیپنوتیزم درمانی در شهر نیویورک است که برنامه‌های نوشتاری و چند رسانه‌ای او تعاملات بین سرمایه داری جهانی و زندگی شخصی در ایالات متحده را پوشش می‌دهد. او میزبان مجموعه پادکست / ویدئوی

"سرمایه داری به خانه می رسد" است که از طریق آن در دسترس است. دموکراسی در کار، و مجری مشترک «این فقط در سر شما نیست» (با ایکوی هیرو و لیام تیت). برنامه رادیویی او "به روز رسانی بین فردی" در ایستگاه رادیویی WBAI شهر نیویورک سه شنبه شب ها ساعت EST 6:30 پخش می شود. آخرین اثر مکتوب او در دانش، کلاس و اقتصاد، Routledge، 2018 ظاهر می شود.

**ریچارد دی. وولف**، استاد بازنشسته اقتصاد در دانشگاه ماساچوست، آمهرست، و استاد مدعو در برنامه تحصیلات تکمیلی در امور بین الملل دانشگاه نیو اسکلت در نیویورک است. برنامه هفتگی وولف، "به روز رسانی اقتصادی" توسط بیش از 100 ایستگاه رادیویی پخش می شود و از طریق تلویزیون بیان آزاد به 55 میلیون گیرنده تلویزیونی می رسد. سه کتاب اخیر او با دموکراسی در کار عبارتند از: «بیماری سیستم است: وقتی سرمایه داری نتواند ما را از همه گیری نجات دهد یا خودش، درک سوسیالیسم و درک مارکسیسم»، که مورد آخر اکنون در نسخه جدید منتشر شده در سال 2021 با جلد گالینگور جدید در دسترس است. مقدمه نویسنده

\*\*\*\*\*

**دکتر هریت فراد** یک مشاور سلامت روان و هیپنوتیزم درمانی در شهر نیویورک است که برنامه های نوشتاری و چند رسانه ای او تعاملات بین سرمایه داری جهانی و زندگی شخصی در ایالات متحده را پوشش می دهد. او میزبان مجموعه پادکست / ویدئوی "سرمایه داری به خانه می رسد" است که از طریق آن در دسترس است. دموکراسی در کار، و مجری مشترک «این فقط در سر شما نیست» (با ایکوی هیرو و لیام تیت). برنامه رادیویی او "به روز رسانی بین فردی" در ایستگاه رادیویی WBAI شهر نیویورک سه شنبه شب ها ساعت EST 6:30 پخش می شود. آخرین اثر مکتوب او در دانش، کلاس و اقتصاد، روتلج، 2018 منتشر شده است.

در نیویورک برنامه هفتگی **ریچارد وولف**، "به روز رسانی اقتصادی" توسط بیش از 100 ایستگاه رادیویی پخش می شود و از طریق تلویزیون بیان آزاد به 55 میلیون گیرنده تلویزیونی می رسد. سه کتاب اخیر او با دموکراسی در کار عبارتند از: «بیماری سیستم است: وقتی سرمایه داری نتواند ما را از همه گیری نجات دهد یا خودش، درک سوسیالیسم و درک مارکسیسم»، که مورد آخر اکنون در نسخه جدید منتشر شده در سال 2021 با جلد گالینگور جدید در دسترس است. مقدمه نویسنده.

----- **با تقدیم احترامات «2023-09-12»**



## مقاله دوم:

نویسنده: **روب یوری «Rob Urie»**

منبع و تاریخ نشر: **کونتر پانچ «2023-09-11»**

برگردان: **پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»**.

# آیا این برای قرن بیست و یک سوسیالیزم یا بربریت خواهد بود؟

*Will It Be Socialism or Barbarism for the Twenty-First Century?*



منبع عکس: **David Geitgey Sierralupe – CC BY 2.0**

\*\*\*\*\*

ماهیت نظام سیاسی آمریکا اغلب در پشت تئوری‌ها بی در مورد نحوه عملکرد دموکراسی پنهان است. در این موارد، ما، مردم، سیاستمدارانی را انتخاب می‌کنیم تا منافع «مان» را در حوزه‌های حکومت، امور خارجی و تجارت نمایندگی کنند. در مقابل، حداقل بر اساس نظرسنجی‌های سالانه‌ای که توسط اتحاد دموکراسی‌ها انجام می‌شود، کمتر از نیمی از آمریکایی‌ها معتقدند که ایالات متحده دموکراتیک است. یک دموکراسی است که دلایل ارائه شده علیه دموکراسی بودن ایالات متحده عبارتند از: **(1)** فساد **(73%)** و به دنبال آن **(2)** کنترل شرکتی بر سیستم سیاسی **(72%)**. **(%)** به عبارت دیگر، دلایل این دموکراسی از دست رفته اقتصادی است. یا که این دموکراسی غوطه‌ور در فساد و ابزار سودجویی اقلیت‌ها است.

از ظهور نئولیبرالیسم در اواسط دهه « 1970 » تا امروز، ایالات متحده به طور سیستماتیک غیرصنعتی شده است. صنعت سرمایه داری انگیزه بسیاری از نظریه‌های سیاسی مدرن بوده است، و تبیین‌هایی از تولید سرمایه داری مانند «اقتصاد» و همچنین سیستم‌های رقیب اقتصاد سیاسی مانند سوسیالیسم، کمونیسم و فاشیسم را تقویت می‌کند که خطوط گسلی را تشکیل می‌دهند که ادعا می‌شود انگیزه ژئوپلیتیک و جنگ را تشکیل می‌دهند. صنعتی‌زدایی ایالات متحده که از دهه « 1970 » به بعد انجام شد، کارگران «اقتصاد قدیمی» را مجازات کرد و در عین حال سرمایه‌های فدرال را به سمت صنایع مورد علاقه مانند مالی و فناوری هدایت کرد.

منطق (بنابراین، رهبری سیاسی و اقتصادی آمریکا نمی‌توانست در برابر «طبیعت» کاری را انجام دهد. اینکه صنعتی‌زدایی به دستور صنعتگران مرتبط برای شکستن کمر کار سازمان یافته انجام شد، از این توضیح کنار گذاشته شد. به همین ترتیب، بزرگ‌نمایی فدرال نسبت به وال استریت و فناوری بزرگ‌نشان‌دهنده تکامل بود. توضیح ایدئولوژیک این تغییر «بازارها» بود. طبق ادعای آمریکا، ایالات متحده تابع قوانین تغییرناپذیر طبیعت است. روابط اقتصادی تابع این قوانین تغییرناپذیر است (بازارهایی که وال استریت برای حمایت از آنها وجود داشت و فناوری بزرگ به آنها فروخته می‌شد).

	Oil Reserves (barrels) in 2016	World Share
<b>Venezuela</b>	299,953,000,000	18.20%
<b>Saudi Arabia</b>	266,578,000,000	16.20%
<b>Canada</b>	170,863,000,000	10.40%
<b>Iran</b>	157,530,000,000	9.50%
<b>Iraq</b>	143,069,000,000	8.70%
<b>Kuwait</b>	101,500,000,000	6.10%
<b>United Arab Emirates</b>	97,800,000,000	5.90%
<b>Russia</b>	80,000,000,000	4.80%
<b>Libya</b>	48,363,000,000	2.90%
<b>Nigeria</b>	37,070,000,000	2.20%

**جدول یا نمودار: «دشمنان» ایالات متحده (بارنگ قرمز در بالا) تمایل عجیب و غریب، حتی پیش از طبیعی، به داشتن ذخایر بزرگ نفت دارند. گویی این به اندازه کافی بد نیست، پنج کشور از ده کشوری که دارای بزرگترین ذخایر نفتی هستند، رهبران «اقتدارگرا» دارند که به سمت جنون گرایش دارند، اگر به آنچه سیا در مورد آن می‌گوید اعتقاد دارید. اینکه آمریکایی‌ها حاضرند چند میلیون بی‌گناه را در خارج از کشور سلاخی کنند تا عرضه نفت را کنترل کنند، این سؤال مطرح می‌شود که آنها حاضرند برای انجام این کار چند آمریکایی را بکشند. محتمل‌ترین پاسخ با توجه به محتوای این انشا؟ { همه ما منبع:**

[worldometers.info](http://worldometers.info)

در واقع، رابطه مرکا نتیلیستی بین دولت فدرال و صنایع مورد علاقه نشان دهنده سرمایه داری در واقعی‌ترین شکل آن است. بازارها باعث حواس پرتی می‌شوند. اگر

بخواهید یک هدایت نادرست با هدف احترام به طبیعت با «طبیعی کردن» سلطه طبقاتی حاکم، از تضاد طبقاتی جلوگیری می‌کند. مطمئناً، دولت فدرال از برخی صنایع حمایت می‌کند در حالی که برخی دیگر را طبق هوس و میل مدیران شرکت‌ها و الیگارش‌ها در هم می‌ریزد. اما انتخاب **جیمی سو کوچولو** بین یک قوطی نوشا به و یک آب نبات (فنداسیون‌های میکرو) ظهور جنبش اتحادیه در اروپای قرن نوزدهم را توضیح می‌دهد و این منطق غیرقابل قبول را اجرا می‌کند.

طعنه آمیز این که طبقه سیاسی کیفیت جادویی بازارهایی را می‌فروخت که هم به کمک‌های نجات‌وال استریت در سال 2008 می‌رفتند و هم از آنها بیرون می‌آمدند، ارزش مصرف سیاسی سوء جهت‌گیری اقتصادی را نشان می‌دهد. اگر فدرال رزرو مداخله نمی‌کرد، «بازارها» به معنای نابودی‌وال استریت و صنعت خود روی آمریکا در حوالی سال 2008 بود. سپس سیاست را در نظر بگیرید. نیمی از نیروی کار ایالات متحده از طریق صنعتی زدایی به حال خود رها شده و یا به حال خود رها شده بود، در حالی که به نیمی دیگر از طریق فدرال به صنایع مورد علاقه یا رانه‌هنگفت پرداخت می‌شد. در آن زمان چقدر قابل قبول بود که «بازارها» سیاست‌های مرکا نتیلیستی حکومت نئولیبرالی را توضیح دهند؟

همانطور که جغرافیای تولید اقتصادی نشان می‌داد، از آغاز انقلاب صنعتی آمریکا تا دهه «1970»، صنعت به طور گسترده در سراسر ایالات متحده پراکنده شده بود. خوب یا بد، «ساختار» سرمایه‌داری را نشان می‌دهد و زندگی کارگران صنعتی را تأمین می‌کند که به نوبه خود از مشاغل محلی، شهرک‌ها، شهرها و در نهایت دولت فدرال حمایت می‌کنند. انگیزه صنعتی زدایی، در هم شکستن اتحادیه‌های کارگری، از بین بردن استانداردهای زیست محیطی، و ایجاد رابطه مرکز - پیرامون (امپریالیسم) با بقیه جهان بود. قبل از سال 2007 یا حدود آن، این برنامه به طور مبهم برای حوزه‌های انتخابیه قدرتمند قابل قبول بود.

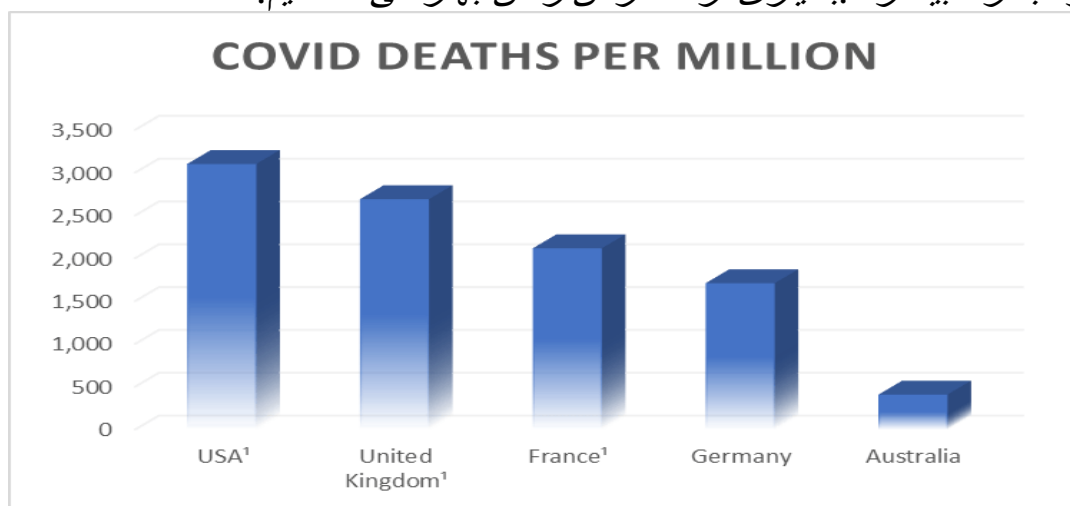
تقسیمات سیاسی 2023 از خطوط اصلی این تقسیمات اقتصادی ساخته شده پیروی می‌کند. غیرصنعتی‌سازی قلب را نابود کرد در حالی که حمایت فدرال از صنایع مطلوب به نفع شهرهای بزرگ و حومه‌ها بود. گروه قبلی از سوی تشکیلات سیاسی آمریکا خدمات ضعیفی دریافت کرده بود، در حالی که گروه دوم ثروت خود را توسط آن افزایش داد. گروه قبلی از لیبرال‌های شهری که این سیاست‌ها را به نفع خود طراحی می‌کردند، روی گردانیدند، در حالی که گروه دوم نمی‌توانست یا نمی‌توانست نقش خود را در «مدیریت» گذار دور از صنعت بی‌پدیر. صداقت فکری مناسب تکنوکرات‌های مگالومانی نیست.

پویایی طبقاتی که ایجاد شد از کارگران شهری و حومه‌ای در این صنایع تحت حمایت فدرال بود که رونق می‌گرفت، در حالی که کارگران صنایع «قدیمی» که دنیای سرمایه‌داری مدرن را ساخته بودند، رها شدند تا برای مشاغلی که دستمزد نمی‌دادند

رقابت کنند. کسانی که مستند کارگری هارلان کانتی، ایالات متحده را دیده‌اند، سخنان ضد سرمایه داری و کارگران معدن زغال سنگ را در نبرد علیه اعتصاب کنندگان مسلح پینکرتون و پلیس ایالتی به یاد می‌آورند. توضیح معدنچیان در مورد «حقوق اسلحه؟» تا پینکرتون‌ها را از سلاخی معاف از مجازات جلوگیری کنند. نتیجه در سال 2023: یک بورژوا شهری که کار را «دوست دارد» اما از کارگران متنفر است.

این پویایی را می‌توان در بی‌علاقگی مشتاقانه‌ای که لیبرال‌های شهری به مسائل کارگری فراتر از سخن گفتن دارند، مشاهده کرد. **جو بایدن** خود را "رئیس جمهور کارگری" می‌نامد در حالی که جنگ شهری و بورژوازی را علیه کارگران آواره صنعتی ادامه داده است. به عنوان مثال، **آقای بایدن** قول داد که حداقل دستمزد را افزایش دهد و سپس از آن صرف نظر کرد. او قول داد از فعالیت‌های کارگری حمایت کند و سپس اعتصاب کارگران راه آهن را سرکوب کرد. اخیراً، او از «انتقال عادلانه» که قبلاً در پیشنهادات زیست‌محیطی‌اش تعبیه شده بود به نفع انتقال مستقیم اعتبارات مالیاتی به خزانه شرکت‌ها سرپیچی کرد. در حالی که خط مشی «لیبرال» را پیشنهاد می‌کند، سیاست‌های واقعی **آقای بایدن** نئوفاشیستی است.

حامیان **آقای بایدن** ادعا می‌کنند که او و آنها علاقه زیادی به مسائل کارگری دارند، حتی اگر آشکارا از کارگران واقعی متنفر باشند. صنایع تبلیغاتی و سانسوری که اکنون توسط دموکرات‌های لیبرال حمایت می‌شوند، «افراط‌گرایان» را هدف قرار می‌دهند که عمدتاً از سرزمین‌های صنعتی غیرصنعتی پناهنده شده‌اند. این که نیمی از ملت معیشت‌شان توسط «مرکز» نئولیبرال نابود شد، نشان می‌دهد که انحلال سیاسی هدف صنعتی‌زدایی بوده است. حماقت مطلق افرادی که اکنون ایالات متحده را اداره می‌کنند به عنوان توضیح گم شده است. **جو بایدن** به عضویت چین در WTO (سازمان تجارت جهانی) رای داد. او اکنون در تلاش است تا جنگی را علیه چین بر سر پیامدهای سیاست خود به راه بیندازد. بسیاری از ما در آن زمان بهتر می‌دانستیم.



نمودار: سیاست مراقبت‌های بهداشتی آمریکا به طور عمده توسط شهری اداره می‌شود. لیبرال، تکنوکرات‌ها این تکنوکرات‌ها پس از محکوم کردن بی‌تفاوتی ظاهراً دولت ترامپ به عواقب

همه‌گیری کووید-۱۹، موضع آزادی‌خواهانه او را اتخاذ کردند و واکنش همه‌گیر خود را حول برنامه انتخاباتی جو بایدن تنظیم کردند. پاسخ **بایدن** به کووید-۱۹ احتمالاً بدترین در جهان بود - 50 درصد بیشتر آمریکایی‌ها در دوران **بایدن** بر اثر کووید-۱۹ جان خود را از دست دادند تا **ترامپ**، به‌جای ماهیت، مشکل «پیام‌رسانی» تلقی می‌شود. اگر ایالات متحده واقعاً می‌خواست روسیه را نابود کند، چرا سا زمان مراقبت‌های بهداشتی آمریکا را برای «کمک» به واکنش همه‌گیر آن نمی‌فرستد؟ کل ملت در عرض یک هفته می‌مردند.

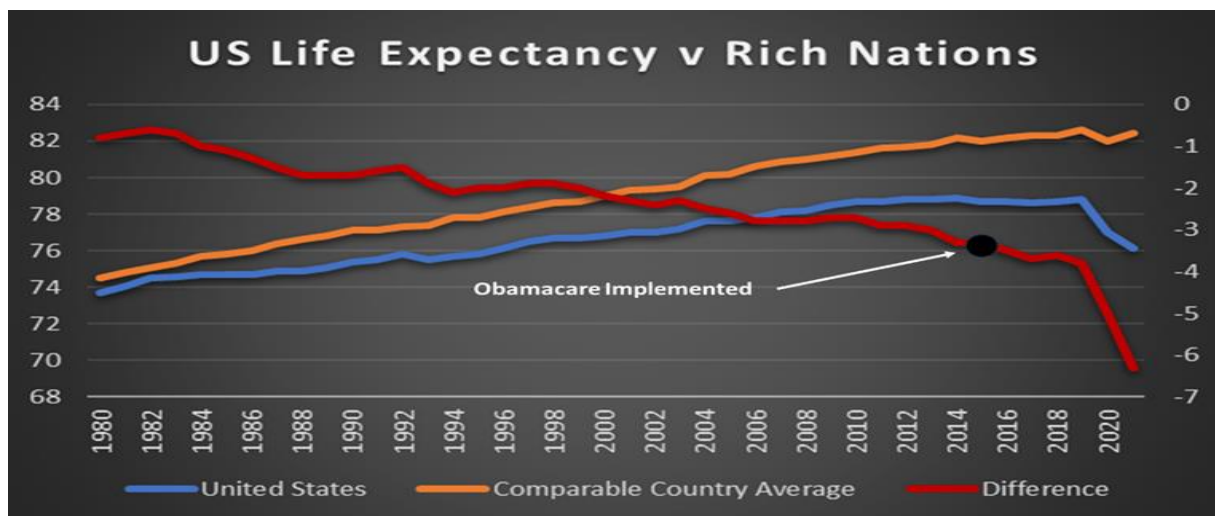
-----

نادیده گرفتن «انتقال عادلانه» به ویژه زیانبار است، زیرا هدف آن جلب حمایت از سیاست‌های زیست‌محیطی با اعطای یارانه به کارگران آواره در طول گذار به فناوری‌های انرژی کمتر مخرب بود. گذشته از همه اینها، دولت فدرال به هیچ وجه فکر نمی‌کرد که ده‌ها تریلیون دلار پول کلان فدرال را برای «نجات» وال استریت از ناکارآمدی خود بیل کند. اگر حامیان شهری، بورژوازی و بورژوازی آقای بایدن از کمک‌های فدرال در دوران گذار اقتصادی خودشان آگاه بودند، ممکن بود سهمی در ثبات اقتصادی و سیاسی که دولت فدرال گهگاه به وجود آورده است را درک کنند. اما این یک اشتباه سیاسی است که هزینه‌های فدرال را به یک سیستم سیاسی اسیر واگذار کنیم. منافع مردم باید دوباره مطرح شود.

پس از انتخابات 2016، شکاف طبقاتی بین کارگران صنعتی آواره و کارگرانی که در «اقتصاد جدید» یارانه‌ای فدرال کار می‌کنند، به منصفه ظهور رسید. بورژوازی‌های شهری خود را صاحب ثروت خود تصور می‌کردند زیرا از حمایت فدرال برای صنایع موردعلاقه بهره می‌بردند. نظرسنجی‌هایی که در حدود سال 2008 انجام شد، دندان‌هایی را در چرخ وال استریت یافت که متقاعد شده بودند که چک‌های حقوقشان با ارزش اجتماعی تولیدشان مطابقت دارد. مطمئناً، تجارت اوراق قرضه قبل از رهایی وال استریت از مسئولیت اجتماعی، دستمزدهای فقر را پرداخت می‌کرد، اما منطق را اجرا می‌کند؟ این ناتوانی در تشخیص اینکه کدام اهرم‌های اجتماعی کشیده می‌شوند و توسط چه کسی قهرمان می‌شود، اگر الهیات شکوفایی در آن زمان به ثمر نرسیده بود.

این بدان معنا نیست که این بوروکرات‌های شهری، بورژوازی و سرمایه‌دار زندگی آسانی دارند. ناتوانی سرمایه‌داری در ایجاد مشاغل «خوب» کافی برای کسانی که آنها را می‌خواهند به این معنی است که بی‌ثباتی بر زندگی و روان حاکم است. بعد از اتمام تحصیلات تکمیلی، پانزده سال جرات نداشتن به تعطیلات بروم. کلمه مدیریت در آن زمان این بود که "اگر بتوانیم یک هفته بدون تو کار کنیم، برای همیشه می‌توانیم بدون تو کار کنیم." (این یک شغل بسیار "خوب" در نظر گرفته می‌شد). در حالی که همه‌گیری

کووید-19 اکنون ظاهراً به اندازه کافی کارگران را کشته یا از کار انداخته است که باعث کمبود نیروی کار می شود، این «طبیعی» نیست که اقتصاددانان مرتباً به آن اشاره می کنند.



نمودار: طبقه سیاسی آمریکا چه فاجعه ای به بار آورده است؟ از اوایل دهه 1980، امید به زندگی (در بدو تولد) در ایالات متحده نسبت به کشورهای مشابه خارج از کشور شروع به کاهش کرد. آمریکایی ها در حال حاضر به طور متوسط 6.3 سال کمتر از شهروندان فرانسه، بریتانیا، کانادا و استرالیا زندگی می کنند. در یک جامعه کارآمد، این به تنهایی انگیزه یک انقلاب خواهد بود. پس از تصویب و اجرای ACA (Obamacare)، این نتیجه فاجعه بار بدتر شد. قابل ذکر است که کنگره آمریکا سیستم مراقبت های بهداشتی خاص خود را دارد. آنها بهتر می دانند که قرعه کشی خود را با «آدم های کوچک» که قبلاً «شهروندان» نامیده می شدند، بیاندازند. منبع: [worldbank.org](http://worldbank.org).

لیبرالهای آمریکایی فرض کرده اند که از اینکه دیدگاه اکثریت در ایالات متحده «دموکراسی» نیست به انتخابات 2016 و پیامدهای آن مربوط میشود. در واقع، نظرسنجی های بعدی این نتیجه را تغییر نداده است. علاوه بر این، نتایج نظرسنجی AOD با نتایج نظرسنجی های دیگر که به خوبی مورد توجه قرار گرفته اند، مرتبط است. برکناری بت نوآر لیبرال ها در سال 2020 منجر به این نشد که تعداد زیادی از آمریکایی ها ناگهان باور کنند که ایالات متحده دمکراتیک است. با توجه به توضیحات ارائه شده درباره فساد دو حزبی و قدرت شرکتی خفه کننده دموکراسی، این امر منطقی است. آنچه آنها پیشنهاد می کنند این است که بدون در اختیار گرفتن فساد و قدرت شرکتی، امید کمی به دموکراسی آمریکایی وجود دارد.

این منطق اجتماعی در تئوری باید به جنبش‌ها و احزاب سیاسی چپ آرامش دهد. فساد و قدرت شرکتی در سرمایه داری بومی است. با این حال، از طریق بند ناف که چپ آمریکا را به حزب دموکرات پیوند می‌دهد، نتایج همیشه در چارچوب سیاست حزب قرار می‌گیرد. فراموش شده این است که قبل از سال 2016، اختلاف سیاسی از مقدمات مختلف در مورد جهان پدیدار شد. جمهوری خواهان از آنچه به اعتقاد آنها کارکردهای انباشت سرمایه و تخصیص سرمایه داری است حمایت می‌کردند، در حالی که دموکرات‌ها ادعا می‌کردند که این کارکردها باید توسط دولت مدیریت می‌شد تا به خوبی کار کند.

در فاصله کوتاه بین مبارزات انتخاباتی 2020 و معرفی پیشنهادهای سیاسی دموکرات‌ها، بابت‌های قابل توجهی ریخته شد: **1**) اعتراف به اینکه لیبرال دموکرات‌ها از طریق سیاست‌های اقتصادی خود مسئولیت مهمی در انتخاب دونالد ترامپ دارند و **2**) درس‌هایی آموخته شده و اشتباهات گذشته تکرار نمی‌شوند گمشده این است که دموکرات‌های ملی این موضوع را مشکل «پیام‌رسانی» می‌دانستند تا ماهیت. باز هم، اینها افراد فوق العاده غیر روشنی هستند. اگر آنها بر اساس «شایستگی» حقوق می‌گرفتند، برای استخدام آنها به ما پول می‌دادند.

در واقع اتحاد بین لیبرال‌ها و سرمایه مدت‌ها پیش چارچوب «حزب اپوزیسیون» سیاست آمریکا را برای ایجاد «حزب واحد» حذف کرد. از آغاز دوره پس از جنگ تا انتخاب **جیمی کارتر** (1976)، اصلاحات در نیو دیل سرمایه را با توجه به سیاست‌های فاسد آمریکا، حداقل در داخل، کنترل می‌کرد. در حالی که لیبرال‌ها شروع «پول در سیاست» را به حکم دادگاه عالی «شهروندان متحد» گره می‌زنند، دیوان عالی آن‌طور که سرمایه‌ای که قبلاً سیاست داخلی را کنترل نمی‌کرد، حکم نمی‌کرد. غرور لیبرال مبنی بر مخالفت دموکرات‌ها با حاکمیت «یونایتد شهروندان»، موضع‌گیری توخالی را با مخالفان اصولگرا ترکیب می‌کند.

چارچوب «حزب اپوزیسیون» که میانجیگری بین کار و سرمایه را تقلید کرده بود، به نفع هر دو طرف که به دنبال منافع سرمایه بودند کنار گذاشته شد. منطق هر دو ساده و فاسد است. به وال استریت توانایی ایجاد پول از طریق تابع تخصیص سرمایه داده شد. در حالی که دولت احتمالاً می‌تواند کار بهتری را انجام دهد (بانکداران در مقابل وثیقه وام می‌دهند، نه طرح‌های تجاری)، ایدئولوژی هم‌بر تاریخ و هم عقل سلیم غلبه کرد تا این کارکرد را به بانک‌های «خصوصی» واگذار کند. با کمال تعجب (نه)، این بانکداران شروع به نگه داشتن بیشتر و بیشتر از پولی که برای خود ایجاد کردند، کردند.

روشن کردن تباهی سرمایه داری در مراحل پایانی یک کار احمقانه و بدون جایگزین است. ایالات متحده - چپ، راست و مرکز، تابع منطق سرمایه داری است. پاسخ "چپ" به شکست سیاست‌های کاهش کووید-19، آزادیخواهانه بوده است، نه "چپ".

برای اینکه تعجب آور نباشد، آزادی گرایی همان اخلاق سرمایه است که ادعا می کند مدبران شرکت ها و الیگارش ها با دید "آزاد" برای استثمار باشند. کار می کنند، بدون مجازات آلوده می کنند و در مالیات پر درآمد خود تقلب می کنند. این روحیه قدرت غیر قابل پاسخگویی است. تقریباً به اندازه فاشیسم اروپایی قرن بیستم با سیاست چپ سازگار است. نکته: ایالات متحده به شدت به آلترناتیوهای سیاسی سوسیالیستی و کمونیستی نیاز دارد. احترام به آزادی گرایی، فاشیسم را به عنوان تنها جایگزین «منطقی» باقی خواهد گذاشت.

## **چند سطر در مورد نویسنده:**

راب اوری هنرمند و اقتصاددان سیاسی است. کتاب اقتصاد زن او توسط انتشارات

CounterPunch Books منتشر شده است.

----- **با تقدیم احترامات** «2023-09-13»